



Research article

Research of Literary Texts in Iraqi Career
Vol. 3, Issue 2, Summer 2022, pp. 59-77

Saif Farghani's Beliefs, the Tendency toward Shi'ism Discourse and Socio-Political Criticism

Sahand Soltandoost*

Art Studies Department, Art and Architecture Faculty, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

Mahdi Keshavarz Afshar

Art Studies Department, Art and Architecture Faculty, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

Received: 07/19/2022

Accepted: 10/04/2022

Abstract

Saif al-Din Farghani (d. 1348/ 749 AH) is among the lesser-known poets of the Iraqi period. He lived in the 13th-14th centuries, during the Mongol invasion and domination, and spent most of his life outside the borders of Iran in Aksaray (modern-day Turkey). The primary issue of the research is to discuss his merits in comparison with numerous Persian poets and writers, especially Qasida (ode) authors. As a criticiser and social reformer, he was committed to society and avoided praise poetry and a courtly career. In this paper, we will first examine the background of him, and then there will be a commentary on his beliefs, which can be helpful as a backdrop to comprehending Saif's qualities and works. Afterwards, we extend the main discussion into three parts: first, we have an overview of the troubled situation of his time. Second, we discuss Saif's response to that situation in the form of socio-political criticism included in his poems, which is significant from the perspective of the sociology of literature. And thirdly, we draw upon his moral and artistic behaviour according to the above topics. The research method is descriptive-analytical and, due to the extreme lack of first-hand sources, directly referring to the text of Diwan (Qasidas) and extracting facts related to the main subject. Drawing the attention of critics of the political aspect of Persian classical poetry to a rare and admirable poet is a side goal of the research. Among the findings, we should point out the inconsistency of some of Saif's beliefs with the progressive side of his character, including his opposition to reason, philosophy and the historical background of Iran; and on the other hand, the impact of Saif's adoration for the truth of Sufism and Shiism in pursuing a path that ultimately ended in his anonymity.

Keywords: Saif Farghani, Iraqi Period Poetry, Socio-political Criticism, Praise Poetry, Sociology of Literature, Mongol era, Shiism.

*. Corresponding author E-mail address:

sahand.soltandoost@gmail.com

پژوهشنامه متون ادبی دوره عراقی

سال سوم، شماره ۲، تابستان ۱۴۰۱ هـ ش، صص. ۵۹-۷۷

باورهای سیف فرغانی، گرایش به گفتمان تشیع و نقد سیاسی-اجتماعی

سه‌د سلطاندوست*

دانش آموخته دکتری، گروه پژوهش هنر، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

مهدی کشاورز افشار

استادیار گروه پژوهش هنر، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۷/۱۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۴/۲۸

چکیده

سیف‌الدین فرغانی از شاعران کمتر شناخته شده شعر دوره عراقی است. او در قرون هفتم و هشتم هجری، مقارن با عصر استیلای مغول، می زیسته و غالب عمرش را بیرون از مرزهای ایران زمین در آق سرا سپری کرده است. مسئله مقاله حاضر، جست‌وجوی دلایل و زمینه‌هایی برای وجوه امتیاز اوست در قیاس با بسیاری از شاعران، خاصه قصیده‌سرایان از جمله تعهد او به جامعه در مقام منتقد و مصلح اجتماعی و پرهیز او از شعر مدحی و شغل درباری. در این مقاله، نخست به زندگی‌نامه سیف پرداخته می‌شود و سپس گزارشی از باورهایش می‌آید که می‌تواند در قالب پیش‌زمینه‌ای در شناخت شخصیت و آثار او مفید باشد. در ادامه، بحث اصلی در سه بخش می‌آید: نخست، خلاصه - ای از وضع پریشان زمانه او می‌گوییم؛ دوم، به واکنش سیف در قبال آن وضعیت در قالب نقد سیاسی-اجتماعی مندرج در اشعارش می‌پردازیم که از منظر ارتباط شاعر با جامعه اهمیت دارد و سوم، سلوک اخلاقی و هنری وی را با توجه به مطالب پیش‌گفته ترسیم می‌کنیم. روش تحقیق توصیفی-تحلیلی و به سبب کمبود شدید منابع دست اول، مراجعه مستقیم به متن دیوان سیف (قصاید او) و استخراج نکات است. جلب توجه منتقدان بُعد سیاسی شعر سنتی فارسی به شاعری نادر و لایق از اهداف جنی تحقیق است. از نتایج تحقیق می‌توان به ناهم‌خوانی برخی باورهای سیف، از جمله دشمنی او با عقل و فلسفه و پیشینه تاریخی ایران با وجه مترقی شخصیت وی اشاره کرد، اما تأثیر تعلق خاطر سیف به حقیقت تصوف و تشیع در پیگیری راهی اشاره دارد که در نهایت به گمنامی نسبی او ختم شده است.

واژه‌های کلیدی: سیف فرغانی، شعر دوره عراقی، نقد سیاسی-اجتماعی، شعر مدحی، عصر مغول، تشیع.

۱. مقدمه

در میان خیل شاعران ادبیات کلاسیک فارسی، سیف فرغانی چهره‌ای ممتاز و کم‌نظیر است. وجه امتیاز او از همگنانش مضامین سیاسی-اجتماعی موجود در حجم قابل توجهی از قصیده‌های اوست. در این مقاله می‌کوشیم ضمن توضیح این مدعا، پرسش‌هایی را پیرامون چگونگی و چرایی نمودهای پُرننگ نقد اجتماعی در اشعار او پاسخ‌گوییم و سرنخ‌هایی از ساختار فکری و بافتار زندگی شاعر و بنیان باورهایش به دست دهیم. همچنین حاصل بحث می‌تواند پاسخگوی نقد گروهی باشد که گاهی با تعمیم نسنجیده، شعر فارسی به ویژه در دورهٔ عراقی را یکسره آکنده از مجردات ذهنی و بُریده از عینیات زیست سیاست و آغشته به مناسبات درباری معرفی کرده‌اند. اهمیت این تحقیق در لزوم بازنگری و بازخوانی میراث سترگ ادب این سرزمین، خاصه آن بخش‌هایی است که طی اعصار مختلف کمتر مورد توجه واقع شده یا به کلی متروک مانده‌اند. مهجوری سیف تا همین اواخر به حدی بوده که می‌توان گفت دست‌تپاول ایام جوری بر وی روا داشته بود و حق جایگاه ادبی و هنری و منش انسانی او آن‌طور که سزاوارش است گزارده نشده و نامش و آثارش دیرگاهی به محاق فراموشی فرو رفته بود.

۱-۱. پیشینهٔ پژوهش

خوشبختانه در سال‌های اخیر، اندکی از آن ناشناختگی پیشین سیف فرغانی که چند سده به درازا کشیده بود، کاسته شده و تحقیقاتی بیشتر در قالب مقاله در خصوص وی صورت گرفته است. از جملهٔ این مقالات، به ترتیب زمانی، عبارت‌اند از: «ابعاد مختلف نقد اجتماعی در دیوان سیف‌الدین محمد فرغانی» (دُرّی و هادی، ۱۳۸۹)؛ «سیف، شاعری صوفی و نقادی بی‌پروا» (پارساپور، ۱۳۸۹)؛ «سیف فرغانی و انتقادهای اجتماعی» (سرامی و رفاعی، ۱۳۹۱)؛ «هجوم مغول به ایران و مؤلفه‌های پایداری در اشعار سیف فرغانی» (جهانشاهی افشار و روستا، ۱۳۹۲)؛ «پیشینهٔ عصیان سیاسی و نقد قدرت در اشعار سیف فرغانی و عبید زاکانی» (کرمی و حسینی کازرونی، ۱۳۹۳)؛ «بررسی اعتماد اجتماعی در دیوان سیف فرغانی از منظر جامعه‌شناختی» (فروزنده و دیگران، ۱۳۹۹). همچنین برخی دیگر اشعار سیف را از منظر فنون ادبی بررسی کرده‌اند (نک. مشهدی و دیگران، ۱۳۹۰ و ۱۳۹۲؛ متحد، ۱۳۹۵؛ سلمان زاده و دیگران، ۱۳۹۶).

پژوهشگران پیشین او را سیاسی‌ترین و اجتماعی‌ترین شاعر دورهٔ مغول قلمداد کرده (دری و هادی، ۱۳۸۹: ۱۱۹) و گفته‌اند هیچ شاعری مانند او، با آن صراحت و وضوح لب به انتقاد نگشوده است (ترابی، ۱۳۶۵: ۶۱۵). با وجود این، به نظر می‌رسد محققان تاکنون بیشتر متوجه مظاهر نقادی و شواهد تکراری در اشعار سیف بوده و کمتر به باورها و انگیزه‌های وجود چنین نمودی در آثارش پرداخته‌اند. وجه تمایز مقاله حاضر با تحقیقات مذکور توجه بیشتر به موضوع اخیر، یعنی اولویت دادن به برشمردن دلایل و زمینه‌های مختلف ظهور پدیده‌های خلاف‌آمد عادت در شخصیت و شعر سیف فرغانی است. در این مقاله به شواهد مغفول مانده از دیوان سیف بیشتر توجه می‌شود.

۱-۲. روش پژوهش

روش کلی این پژوهش توصیفی-تحلیلی است. یکی از جدی‌ترین تنگناها در مسیر تحقیق آن است که حجم مطالب مفید، موثق و دست‌اول دربارهٔ احوال و اشعار سیف ناچیز است و این نکته لزوم تحقیق حول او را آشکار می‌کند. این تُنکی منابع، به‌رغم همهٔ موانعی که سر راه پژوهش پیش می‌آورد، دست کم یک فایده دارد و آن افزایش ناگزیر تمرکز بر متن دیوان سیف است؛ بنابراین، روش اصلی ما بررسی دقیق و جزئی‌نگر دیوان خواهد بود که مشتمل است بر حدود

ده تا یازده هزار بیت در قوالب قصیده، قطعه، غزل و رباعی. همچنین نظر به محدودیت حجم این نوشتار، محدوده تحقیق را فقط قصیده‌های سیف (۱۲۳ قصیده در ۳۲۶۹ بیت) در نظر گرفته‌ایم که مرتبط با موضوع اصلی مقاله باشد. پیش فرض بنیادین هم این است که آنچه شاعر از افکار و احوال و اعمالش در قالب سخن منظوم روایت کرده مقرون به صدق بوده و به اقتضای شعر و بر طریق مجاز گفته نشده است. چنان که خود سیف در مصرعی می‌گوید: «این که می‌گویم سراسر وصفِ حالِ کامل است» (س.ف.^(۱) ۱۳۹۲: ۱۳۵). در این پژوهش بیش از حد نیاز و به تفصیل وارد جزئیات و مباحث فنی ادبی نمی‌شویم و بیشتر به بررسی سلوک شاعر و منشأ منش وی می‌پردازیم.

۲. بحث و تحلیل

۲-۱. زمینه‌های نشو و نما

مولانا سیف‌الدین ابوالمحمّد محمد فرغانی متخلص به سیف فرغانی از شاعران و عارفان پرمایه سده‌های هفتم و هشتم هجری بوده است. سال ولادت و وفات او دقیقاً معلوم نیست؛ فقط با استناد به برخی قرائن موجود در دیوان اشعار وی می‌توان بازه زمانی زندگانی او را حدوداً تخمین زد. ذبیح‌الله صفا^(۲) در مقدمه دیوان سیف فرغانی پس از برشمردن شواهدی از میان اشعار سیف چنین حدس می‌زند که ولادتش به اغلب احتمال در اواسط نیمه اول قرن هفتم هجری، یعنی در حدود ۶۲۵ ه.ق، بوده است (س.ف. ۱۳۹۲: چهارده). نیز در ادامه بر طبق دیگر شواهد موجود در دیوان می‌افزاید: «مرگش چندی بعد از سال ۷۰۵ و چند گاهی پیش از سال ۷۴۹ هجری اتفاق افتاد» (همان، هفده). به هر روی، شکی نیست که سیف عمری طولانی داشته و به روزگار پیری رسیده و نیز بعد از سعدی (ف. ۶۹۰ ه.ق) که با او مراوده و مکاتبه داشته، در گذشته است (متحد، ۱۳۹۵: ۴۲)؛ از بیت زیر پیداست که دست کم شصت سال عمر کرده است:

مکن جوانی ازین بیش سیف فرغانی که پیری آمد و عمرت به حدّ ستّین رفت

(س.ف. ۱۳۹۲: ۷۴)

و نیز قطعی است که حداقل تا رمضان ۷۰۳ ه.ق زنده بوده است:

هفتصد و سه سال بر گذشته ز هجرت روز نگفتیم و کیل، مه رمضان بود

(س.ف. ۱۳۹۲: ۱۳۰)

ولادت سیف مصادف بوده است با یکی از مقاطع بسیار پر آشوب و فتنه خیز و مصیبت‌بار تاریخ ایران زمین؛ یعنی عصر یورش ویرانگر مغول و رشد و نمو حکومت سلسله ایلخانان بر این سرزمین؛ بنابراین اگر بگوییم آفتاب جوانی سیف در ظلمانی‌ترین شام این مملکت طلوع کرده سخنی به گزاف نگفته‌ایم. او خود در قصیده‌ای اشاره تلخ و تأثیرگذاری به همین موضوع دارد و از طالع نحس خویش نالان است:

در عجبم تا خود آن زمان چه زمان بود کامدن من به سوی مُلک جهان بود

بوده جهان همچو باغ وقت بهاران ما چو به باغ آمدیم فصل خزان بود

(س.ف. ۱۳۹۲: ۱۳۰-۱۲۹)

به‌رحال از بخت کج سیف، او در زمان و زمانه‌ای دیده به جهان گشوده که برگ‌ریز خزان ایران زمین بوده است. درباره اوضاع آن روزگار در ادامه سخن خواهیم گفت؛ اما همین قدر باید گفت که در این زمان «شهرهای بزرگ نابود شدند و دربارها و مراکز ادبی به کلی از هم گسیختند و تتمه ادبا به دربارهای کوچک گوشه و کنار ایران یا خارج از

ایران گریختند و فقط توانستند از سقوط یک‌بارهٔ سنت‌های ادبی تا اندازه‌ای جلوگیری کنند» (شمیسا، ۱۳۷۰: ۸۴). سیف هم از جملهٔ مردمانی بوده که به‌دلیل مذکور جلای وطن کرده و زادگاهش فرغانه در فرارودان را به قصد بلاد روم در آسیای صغیر ترک گفته و تا پایان عمر در شهر کوچک و نه‌چندان مهمی به نام «آقسرا» در ترکیهٔ امروزی رحل اقامت افکنده است. تاریخ کوچ او معلوم نیست (جهانشاهی افشار و روستا، ۱۳۹۲: ۹۸).

«هنگامی که ابن بطوطه در آسیای صغیر سفر می‌کرده فتیان در آن‌جا بسیار بوده‌اند و در میان حنفیان آن سرزمین جوانمردان را که دربارهٔ ایشان اصطلاح اخیه‌الفتیان را به کار برده در شهرهای انطالیه و... قونیه و آقسرا و قیصریه و... بسیار دیده و همه‌جا مهمان ایشان شده و در زاویهٔ ایشان فرود آمده است. می‌گوید فتیان در هر شهر و آبادی از بلاد روم هستند.» (نفیسی، ۱۳۴۳: ۱۵۵)

سیف یکی از این دراویش خانقاهی بوده، اما مشخص نیست که مرشدش دقیقاً که بوده است^(۳) و چه کسانی به حلقهٔ عرفانی او درآمده‌اند. سیف چندین جا از دیوان خود به گذشتهٔ گناه‌آلودهٔ خویش اقرار می‌کند و از بابت بدکاری‌های ایام جوانی‌اش سخت سرافکننده است:

نه نیک زیستی اندر جوانی ای بدفعل ز کرده‌های بد خویش شرمسار بمیر

(س.ف، ۱۳۹۲: ۱۷۸)

و جای دیگر می‌گوید: «من جمع کرده‌ام هیزم افعال بد بسی» (همان، ۳۷). همچنین، همین معنا را با لف و نشر بیت زیر بیان می‌کند:

گشت در معصیت سیاه و سپید دل و مویم که بُد سپید و سیاه
ره بسی رفته‌ام فزون از حد خربسی رانده‌ام برون از راه
ماه خود کرده‌ام سیه به فساد روز خود کرده‌ام تَبّه به گناه

(س.ف، ۱۳۹۲: ۳۸)

شاید سیف همچون برخی عارفان شاعر پیش از خود، مثل عطار و سنایی و مولانا، نقطهٔ عطفی در دوران حیاتش داشته که از چرکِ گناه دست شسته و به آبِ عرفان طهارت کرده است. از خلال شماری از قصاید و غزلیات او پیداست که او در ایام ماضی از مرض «شاهدبازی»، لاف‌در مقطعی از عمرش، برکنار نبوده است. به‌ویژه گویا در زمان حضورش در شهر تبریز، گرفتار مهرِ پسری شده و اختیار دل از کفش رفته است:

ز بعد آن که مرا مدتی قضای اله میان خطهٔ تبریز چون گوهر در سنگ،
نشاند بهر لگد کوبِ جور و محنتِ دوست چنانک بر لب جوی از برای گازر سنگ،
مرا کلوخ جفا آن‌چنان زدند به قهر که کافران عرب بر لب پیمبر سنگ

(س.ف، ۱۳۹۲: ۹۳)

و سرانجام هم کامیاب نشده و توبه کرده است:

بسی گفتم و سودی نداشت، کردم عهد که بعد از این نزنم بر درخت بی‌بر سنگ

(س.ف، ۱۳۹۲: ۹۳)

شواهد شاهدبازی در جای جای غزلیات و حتی قصیده‌های سیف فراوان است.^(۴)

به نظر می‌رسد که «او نیز مثل همام [تبریزی] لااقل در جوانی با دستگاه شمس‌الدین جوینی صاحب‌دیوان مربوط شد اما بعدها خدمات دیوانی را ترک کرد و به عزلت گرایید» (زرین کوب، ۱۳۸۵: ۳۶۰). او جوینی را مدح نیز گفته (شهبازی، ۱۳۹۸: ۲۵)، اما بعدها وجدانش به او نهیب زده «که تو شاهین جهانی؛ منشین بر مُردار» (س.ف، ۱۳۹۲: ۷۹). خود سیف شمه‌ای از این ماجرا را این‌گونه تعریف می‌کند:

بر در شاهان کزیشان بیدق شطرنج به	حرص قایم خواست کرد از پیل دندانی مرا
اسب همّت سرکشید و بهر جو جایز نداشت	خوار هم چون خر در اصطبل ثناخوانی مرا
خواست نهمّت تا نشانند چون دوات ظالمان	بادل تنگ و سیه در صدر دیوانی مرا
شیر دولت پنجه کرد و همچو سگ لایق ندید	بهر مرداری دوان در کوی عوانی مرا
خاک کوی قهرلیسم زآن چو سگ برهردی	تیره نبود آب عزّ از ذلّ بی‌نانی مرا

(س.ف، ۱۳۹۲: ۱۰۵)

در ضمن، معلوم نیست که سیف زن و فرزندی هم داشته یا خیر، فقط یک‌جا چنین می‌گوید:

مال و عیال این‌جا بی شک و یال مردند	شاد آنک بگذرانند عمری به بی‌ویالی
-------------------------------------	-----------------------------------

(س.ف، ۱۳۹۲: ۱۰۷)

۲-۲. میراث

سیف در مقام سخنور فقط شاعر بوده و به کار نثر پرداخته است؛ چنان‌که می‌گوید:

اگر چه نثررز و سیم کرد نتوانم	به نظم خرج کنم با تو همچو جوهر سنگ
-------------------------------	------------------------------------

(س.ف، ۱۳۹۲: ۹۱)

و چون فقط شاعر بوده، اثری جز دیوان شعرش از او به جای نمانده است:

مخصوص بود هر یک ازیشان به خدمتی	من شاعری بدم ز من اشعار بازماند
---------------------------------	---------------------------------

(س.ف، ۱۳۹۲: ۱۰۲)

و نیز جایی دیگر به همین موضوع اشاره می‌کند:

از جهان رفت سیف فرغانی	مانند اشعار ازو نشان در وی
------------------------	----------------------------

(س.ف، ۱۳۹۲: ۱۸۷)

سیف هم عصر شعرای نامداری چون سعدی و مولوی بوده است؛ ولی امروز حتی خُرده‌ای از اشتهار آن دو هم‌دوره بلندمرتبه‌اش را هم نصیب ندارد. به‌علاوه، در قیاس با بسیاری از شعرا و عرفای درجه دوم قدیم هم در گمنامی مانده است. خود وی هم بر این امر واقف بوده ولی گویا آن را نقص نمی‌شمرد؛ چرا که اساساً نسبت به شهرت اظهار بی‌نیازی می‌کرده است:

ور ترا شهرت سعدی نبود نقصی نیست	حاجتی نیست در اسلام اذان را به منار
---------------------------------	-------------------------------------

(س.ف، ۱۳۹۲: ۱۴۷)

یا ای بسا این چنین خود را دلداری می‌داده، چون جای دیگر خیال می‌پزد که «حدیث حُسن تو از من بماند در عالم» (همان)؛ ولی می‌دانیم که نام او امروز برای عامه ایرانیان چندان آشنا نیست؛ اما آن‌ها که او را می‌شناسند از وی به نیکی یاد می‌کنند:

به ذکر آر آخر افتادی چو تاریخ به نام نیک اول چون نشان باش

(س.ف، ۱۳۹۲: ۱۸۱)

او به نوعی مغضوب تاریخ است، چرا که تاریخ را فاتحان نوشته‌اند و آنان کسانی را که هشدار ایام‌نایاب‌دار حاکمیت را به آنها می‌دهند، برنمی‌تافتند (کوبال، ۱۳۷۲: ۴۶).

۲-۳. جهان بینی و باورها

سیف فرغانی بی هیچ تردیدی یک مسلمان معتقد بوده است. او عارف بوده و در کسوت اهل طریقت می‌زیسته؛ ولی بیشتر پایبند شریعت بوده تارهر و طریقت. گاه حتی در میزان ابراز ارادتش به شریعت و سنت محمدی راه اغراق پیموده است. او حقیقت را در ذات شریعت می‌جسته:

خواهی که بر حقیقت کار افتدت نظر بر روی حال خود ز شریعت نقاب کن

(س.ف، ۱۳۹۲: ۱۶۹)

هرچند دو بیت پایین تر پندی می‌دهد که ظاهراً در تناقض با گفتهٔ پیشین است:

فعلی که عشق باطن آن را صواب دید در ظاهر آر خطاست برو ارتکاب کن

(س.ف، ۱۳۹۲: ۱۶۹)

و باز دو بیت پایین تر به شطح گفتن می‌گراید:

ز آن پس بگو انا هو یا من هو انا از معترض مترس و به جانان خطاب کن

(س.ف، ۱۳۹۲: ۱۶۹)

و جای دیگر می‌گوید:

آن جا که عشق سلطنت خود کنند پدید نی شرع حکم دارد و نی عقل اعتبار

(س.ف، ۱۳۹۲: ۸۶)

او به نوعی بین شریعت زهاد و فقها، طریقت عشاق و عرفا و شطحیات جمع می‌کند و با وجود التزام به شریعت، ندرتاً بوی ملامتی‌گری هم از سخنش به مشام می‌رسد. در کل بر آن است که:

تن بی کار تو خاکست بی آب روان ای جان دل بیمار تو مرده است چون بی درد دین باشد

(س.ف، ۱۳۹۲: ۱۶۷)

این سرسپردگی محض به نهاد مقدس شرع نزد سیف بعضاً رنگ و بوی تندى از ستیز خستگی‌ناپذیر با خردگرایی دینی، علوم عقلی و فلسفه‌ورزی می‌گیرد. او ابن سینارا به عنوان نماد اصلی جریان فلسفهٔ اسلامی دشمن جدی دین می‌پندارد و بارها و بارها بر او می‌تازد:

به سمع جانش بشارت رهروان نرسید کسی که ره به اشارات پورسینا رفت

(س.ف، ۱۳۹۲: ۷۰)

آموزه‌های کتاب شفای بوعلی در فلسفه را عامل گمراهی و تباهی و بیماری می‌داند و درمان رانه در قانون شیخ‌الرئیس که در قرآن می‌جوید:

ز داروها که در قانون نوشتست مجو صحت که چون قرآن شفایم

با اشاراتی که پیران راست در قانون دین حق نجاتی داده از رنج شفاخوانی مرا

(س.ف، ۱۳۹۲: ۵۳ و ۱۰۵)

از آن فراتر به کل موجودیت فلسفه حمله می‌برد و به شدیدترین لفظ، ناسزا نثارش می‌کند:

حقیقت‌شناسی ز فلسفه مشناس دانۀ دُر مجوبه سَرگین در!

(س.ف، ۱۳۹۲: ۱۳۳)

سیف همچنین قصیده‌ای دارد در تمسخر عقل که ساخت غالب ابیات آن به این گونه است که در مصرع‌های اول تمامی نعمت‌ها و فضائل را به شرع و در مصرع‌های دوم جملگی نکبت‌ها و رذایل را به عقل نسبت می‌دهد (همان، ۱۸۲؛ کل قصیده شماره ۱۰۹؛ و نیز نک. همان، ۸۴-۸۲). البته این نوع عقل‌ستیزی و خردگریزی، گرایش رایج عصر و ناشی از انقلابات وقت بوده و خاص سیف هم نیست. نطفه‌ای است که با کتاب جریان‌ساز امام محمد غزالی *تهافت الفلاسفه* از قرن پنجم بسته می‌شود و در زهدان اوضاع نامساعد اجتماعی ایران رشد می‌کند و چنین دیدگاه‌هایی به بار می‌آورد تا «در جدال اهل شریعت و فلاسفه به شکلی صریح جانب عقلا را فرو می‌گذارد» (پارساپور، ۱۳۸۹: ۸۱).

مسئله قابل ذکر دیگر در این جایی حرمتی سیف است به پیشینه‌های اسطوره‌ای، دینی و فرهنگی ایران. شفیعی کدکنی (۱۳۹۰: ۶۴۷-۶۴۸) معتقد است در این دوره «ارزش‌های قومی کمرنگ و کمرنگ‌تر می‌شود و وطن در آن معنی اقلیمی و نژادی مطرح نیست و حتی شاعرانی از نوع سیف‌الدین فرغانی این «آب و خاک» را که «نجس کرده» فرمانروایان ساسانی است ناپاک و نانمازی می‌دانند و می‌گویند:

نزد عاشق گیل این خاک نمازی نبود که نجس کرده پرویز و قباد و کسریست

به عشق قمع توان کرد نفس را که زدند عرب به قوت دین با ملوک ساسان تیغ

(س.ف، ۱۳۹۲: ۵۴ و ۱۵۸)

نمونه‌ای دیگر از این دست، بی‌مهری اوست با آیین زرتشت آن‌جا که گبر را بی‌دین و زند را شناسنامه بی‌دینی‌اش می‌خواند^(۵) و نیز می‌گوید:

که زردشت پنهان کند زُند خویش به جایی که داود خواند زیور

(س.ف، ۱۳۹۲: ۶۳)

ظاهراً سیف از اهل سنت و در فقه پیرو ابوحنیفه نعمان بن ثابت، یعنی سنی حنفی، بوده است^(۶):

از حقیقت اصل دارد وز طریقت رنگ و بوی میوه مذهب که هست از فرع نعمانی مرا

(س.ف، ۱۳۹۲: ۱۰۵)

و با وجود این، تمایل آشکاری به گفتمان و واژگان تشیع دارد تا آن‌جا که ممکن است از بعضی ابیات او چنین برآید که اصلاً شیعه بوده باشد. شواهد این امر در جای‌جای دیوان او پر شمار است. به ویژه توجهی به ائمه اول و سوم شیعیان داشته که در تشبیهات و تلمیحات پاره‌ای ابیاتش به چشم می‌خورد.^۷ برای مثال آن‌جا که در رثای یکی از یاران شهیدش، کریم‌الدین اسماعیل البکری، می‌گوید:

شمر تو چون یزید سَمَر شد به فعل بد ای تو حسین و آقسرا کربلای تو

(س.ف، ۱۳۹۲: ۱۰۵)

همچون شیعیان، امام علی (ع) را «شیر یزدان» و امام حسین (ع) را «شاه» می‌خواند و معاویه و یزید را غاصب مقام خلافت مسلمین می‌داند:

معاویه ز برای یزید همچون سگ گرفت تخت خلافت چو شیر یزدان مُرد
با یزید انبازی اندر خون شاهی چون حسین چون تو در حرب از برای شمر جوشن می‌بری
(س.ف، ۱۳۹۲: ۱۸۳ و ۱۶۹)

و یک‌جا هم اشاره‌ای به سنگ‌اندازی معاویه در راه خلافت امام حسن (ع) دارد:

بلی معاویهٔ جاه‌جوی نگذارد اگر به کار خلافت شود حسن مشغول
(س.ف، ۱۳۹۲: ۱۷۷)

افزون بر این‌ها، در بیت زیر توصیفی از عُمر بن خطاب (خلیفهٔ دوم) می‌کند که هر چند بر پایهٔ روایات موجود از نحوهٔ اسلام‌آوردن اوست، ولی این طرز سخن از سنی‌مذهب قابل تأمل است:

ز سوز عشق رُود رنگ هستی از دل مرد چو چرک شرک عُمر کآن به آب طاها رفت
(س.ف، ۱۳۹۲: ۷۰)

و این تعلق خاطر سیف به مکتب تشیع در قصیده‌ای به اوج می‌رسد که در رثای سیدالشهدا سروده و حالت نوحه دارد (همان، ۱۵۰؛ قصیدهٔ ۷۹). از ظاهر شعر برمی‌آید که گویا خود سیف این ابیات را در مجالس سوگواری می‌خوانده و حاضران را به گریستن می‌انداخته است: «من می‌گویم شما بگریید» (کوپال، ۱۳۷۲: ۴۸)؛ بنابراین او را می‌توان از طایفه داران مرثیه‌سرایی و روضه‌خوانی در غم حسین بن علی (ع) دانست. برخی در سنی‌بودن سیف هم تشکیک کرده‌اند (پارساپور، ۱۳۸۹: ۷۳).

نکتهٔ دیگر آنکه سلوک سیف با وجود صوفی‌بودن، از جنس تسلیم به قضا و قدر نیست. هر چند فتنهٔ مغول و بی‌سروسامانی این دیار عده‌ای بسیار از اهل طریقت و تصوف را به «جبری‌گری» ناشی از یأس انداخته، سیف این‌ها را بهانه می‌داند و نگاهی اختیارباور دارد و به درویش طعنه می‌زند که جهد کند و کاهلی‌اش را به گردن گردون نیفکند! «بهانه بر قدر چه نهی؟ قدم در راه نه» (س.ف، ۱۳۹۲: ۴۲).

آنچه در این بخش گفته شد، از دو جهت حائز اهمیت است: نخست، این رویکرد سیف را می‌توان نشانه‌ای از قدرت‌گیری تدریجی گفتمان تشیع در بافت ذهنی مردمان آن عصر، شاید در اثر ظلم و جور، قلمداد کرد که سیف یکی از آنهاست؛ و دوم، با توجه به این گرایش آشکار او به شیعی‌گری به‌عنوان مذهبی مبارز بائین‌مایه‌ها و انگیزه‌های سیاسی، چگونگی و چرایی سلوک اجتماعی سیف و جبهه‌گیری سفت‌وسخت او را علیه حاکم جائر توضیح داد. این پیش‌زمینه‌ای برای ورود به بحث اصلی ماست دربارهٔ نقد سیاسی-اجتماعی مندرج در اشعار سیف و روزگار او.

۲-۴. زمانهٔ شاعر و نقد سیاسی-اجتماعی

دوران حیات سیف در سال‌های پس از حملهٔ مغول و عصر ایلغار و استیلای آنان، در دوران سلطنت ارغون، برادرش گیخاتو، امیر بایدو و غازان خان پسر ارغون‌شاه سپری شده (پارساپور، ۱۳۸۹: ۷۰) و بسیاری از قصیده‌های او همین فضا را تمام‌قد آینه‌نگی می‌کنند:

زیر رحای چرخ که دورش به آب نیست جز مردم آرد می‌نکنند آسیای خاک

بیگانه شد ز شادی و با اندُ هست خویش
 ای کاش آدمی نشدی آشنای خاک
 در دور ما از آتش بیداد ظالمان
 چون دود و سیل تیره شد آب و هوای خاک
 گویی زمان رسید که از هیضه قی کند
 کز حد بشد ز خوردن خلق امتلای خاک
 (س.ف، ۱۳۹۲: ۱۲۶-۱۲۵)

باید گفت سیف در تصویرسازی دهشتناک بیت اخیر، یعنی خاکی که از فرط پر خوری در بلعیدن آدمیان به سوء هاضمه افتاده، چندان هم مرتکب اغراق نشده است. مُشت نمونه خروار است که «عدد مقتولین نیشابور را ۱۷۴۸۰۰۰ نفر نوشته اند» (اقبال، ۱۳۸۴: ۵۷) و «مقدار ۱۶۰۰۰۰ و کسری از هر و یان به درجه شهادت» رسیده‌اند (همان، ۶۶؛ نقل از حبیب‌السیر). باز اسف‌بارتر این است که آن بلایی که از دست عوانان و گماشتگان مغول بر سر زندگان فرومی‌آید، کم از آنچه بر مردگان رفته نیست:

هر زنده که اندروست امروز
 در حسرت حال مردگانست
 (س.ف، ۱۳۹۲: ۱۷۲)

به واسطه «جور ظالمان سگ‌صفت»، آخرالزمانی در این «جهان سفله» به پا شده و به قول سیف «مردمی از مردم آخرزمان جُستن خطاست» (همان، ۱۷۱-۱۷۰)^(۷).

عرصه مُلک پُر ز دیو شدست
 نیست از آدمی نشان در وی
 همه را یک سر و دورو دیدم
 آزمودم یکسان یکسان در وی
 شد بدی عام آن چنان که دمی
 نیک بودن نمی توان در وی
 (س.ف، ۱۳۹۲: ۱۸۷)

تمایز سیف با هم‌دورگانش آن جا واضح تر رخ می‌نماید که در مقام مقایسه سلوک او با دیگر مردمان عصر برآییم. «گروهی که عوام الناس بودند علل و نتایج این اوضاع را درک نمی کرده ... گروهی دیگر که غالب رجال شرع و سیاست از آنان بوده‌اند ... این مثل را به کار می‌بسته‌اند که «خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو!» ... بیشتر شاعران بزرگ در زمره گروه اول و دوم‌اند» (صفا، ۱۳۶۹: ۳/۸۸). فی‌المثل بسیار نادر است که از خلال خواندن هزاران هزار بیت مولانا جلال‌الدین بویی از اوضاع وحشت‌انگیز آن زمان ایران به مشام خواننده برسد. به‌طور کلی، «نوشته موثق ادبی که انعکاس فریاد درونی مردمان جان سوخته از ستم مغولان یا حاکمان پیش از آنها باشد، نداریم» (کوپال، ۱۳۷۲: ۴۶)، اما سیف مردی است که نه می‌خواهد و نه می‌تواند در این دوران آسوده چو پرگار برکنار بماند و دم برنیاورد:

اندرین دوران معجوراحت که کس آسوده نیست
 طبع شادی جوی از غم یک نفس آسوده نیست
 در زمان ناکسان آسوده هم ناکس بُود
 ناکسی نتوان شدن گر چند کس آسوده نیست
 (س.ف، ۱۳۹۲: ۱۶۳)

در مجموع، «از مقایسه این گونه اقوال او با آنچه در کلام همای تبریزی و بعدها، در سخن عبید زاکانی هست می‌توان تصویری از استمرار فساد و ویرانی ناشی از هرج و مرج عهد ایلخانان به دست آورد» (زرین کوب، ۱۳۸۵: ۳۶۰). «در عصر مغول بر اثر انتشار بسیاری از مفاسد اخلاقی، انتقادات اجتماعی به شدت رواج یافت ... از این انتقادات سخت در آثار سعدی خاصه گلستان و در هزلیات او و در جام جم او حدی و در غزل‌های حافظ و آثار شعرای دیگر بسیار دیده

می‌شود» (صفا، ۱۳۳۱: ۴۷-۴۸). سنایی را می‌توان از پیشگامان این امر دانست؛ اما «زبان سیف از چنان شهامت و صراحتی برخوردار است که «ادب سیاسی» سعدی به گردش هم نمی‌رسد» (کوپال، ۱۳۷۲: ۴۸). حتی حافظ هم که به حق به نقد اجتماعی شهره است، نیش خود را با نوشِ طنز و طعن می‌زده؛ ولی زبان سیف در بیان انتقادات سرراست بوده و در قالب هزل نیست. خودش هم بارها به همین مفاخره کرده است:

من نویسنده و گوینده نیَم چون دگران سخنم داعی عشق و قلمم حرف ندیست
در چنین مُلک که تیغ همه در وی گُندست پادشاهم که به شمشیر خودم استیلیست
(س.ف، ۱۳۹۲: ۵۵)

او ناقد سرسخت و خستگی‌ناپذیر زمانه بوده است. تخلص او بی‌تناسب با لحن انتقادات اجتماعی‌اش نیست که همچون شمشیری بُرنده پلیدی متجسم در طبقات جامعه و به خصوص مصدر آن را می‌دریده است. قصیده‌ای از او با مطلع «هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد»، که گزارش گونه‌ای است از احوال زمانه‌اش، در خطاب به حکمرانان مستبد و بیدادگر عهد» و بوی امید به آینده دارد، امروز به شهرتی بیش از نام شاعرش دست یافته است (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۶۷۰).

در اوایل دیوان اشعار سیف فرغانی به قصیده‌ای ۷۵بیتی برمی‌خوریم که در آن بی‌مماشات تیغ زبان را از نیام دهان برمی‌کشد و به ترتیب به این افراد می‌تازد: ۱. شاه، ۲. وزیر، ۳. خزانهدار، ۴. قاضی، ۵. بازاری، ۶. درویش (در جای دیگر تعریضی به حاجیان نیز دارد، نک. سَرّامی و رفاعی، ۱۳۹۱: ۲۲). در تغزل این قصیده که هیچ نشانی از غزل‌وارگی گل و مُل و بلبل ندارد، سیف هنوز معلوم نکرده که روی سخنش با کیست؛ اما روشن است که با توپ پُر به مصاف آمده و سر تاخت و تاز دارد. اوزان شعر سیف بیشتر از نوع پُرهمینه، سنگین و باوقارند (مشهدی و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۵۵). اینجا وزن کلام (مفاعیلن) پُر جوش و خروش است؛ نشانه‌ای از شدت خشم انباشته‌شدهٔ شاعر که هر رُکن شعرش، چونان پیاده‌نظامی هماهنگ، پای می‌کوبد و پیش می‌رود و صف می‌دَرَد:

تو هم چون گربه آن جایی که آن ظالم نَهَد خوانی مگر سیری نمی‌داند سگِ مُردار خوار تو
(س.ف، ۱۳۹۲: ۴۲-۳۹)

لحن کلام گریبان‌گیر و واژگان تحقیرآمیز است و تسامح نمی‌شناسد. هر چند مخاطب ابیات نخستین روشن نیست؛ ولی می‌توان گفت عموم غافلان و طماعان و کاسه‌لیسان و دین‌به‌دنیا فروشان را نشانه رفته است:

از این سیرت نمی‌ترسی؟ که فردا گویدت ایزد که تو مزدور شیطانی و دوزخ مزد کار تو
(س.ف، ۱۳۹۲: ۴۲-۳۹)

پس از شانزده بیت، روی به سوی شاه برمی‌گرداند و از بالا به پایین می‌نگرد و می‌گوید:

ایا سلطان لشکرکش! به شاهی چون عَلم سرکش که هرگز دوست با دشمن ندیده کارزار تو
ملک شمشیرزن باید، چو تو تَن می‌زنی نآید ز تیغی بر میان بستن، مرادی در کنار تو
(س.ف، ۱۳۹۲: ۴۲-۳۹)

او جبونی شاه را نکوهش می‌کند. راه سیف از قصیده‌سرایان سابق بر او که بعضاً شاه بی‌عرضه و نالایق را چون

جنگجوی مادرزاد می ستودند، جداست. این ابیات یادآور پند عنصرالمعالی در *قابوس‌نامه* است که درباره شاعری، فرزندش را فرموده بود: «کسی را که هرگز کاردی بر میان نبسته باشد، مگوی که تو به شمشیر شیر افکنی و به نیزه کوه بیستون برداری و به تیر موی بشکافی! و آن که هرگز بر چیزی نشسته باشد، اسب او را به دُلْدُل و بُراق و رخس و شبذیز مانده مکن. بدان که هر کس را چه باید گفتن» (عنصرالمعالی، ۱۳۸۸: ۱۶۰). او به صراحت سخن از سرنگونی و به اصطلاح «کله‌پا» شدن عن قریب شاه می سراید. مشاور و مباشرش را در بی‌تدبیری با خر یکی می‌داند و هشدار می‌دهد که با طناب این بی‌دین به ته چاه دوزخ درنلغزد:

خری شد پیشکار تو که دروی نیست یک جو دین	دل خَلقی از او تنگ است اندر روز بار تو
چو تو بی‌رای و بی‌تدبیر، او را پیروی کردی	تو در دوزخ شوی پیشین و از پس، پیشکار تو
به پای کزروت روزی در آیی ناگهان در سر	و گر سُم بر فلک ساید سمند راهوار تو

(س.ف، ۱۳۹۲: ۴۲-۳۹)

سیف از این خطاب‌های پرعتاب و پندهای گزنده در قبال شاه زیاد دارد. برای مثال گمان می‌رود این ابیات را در مقام پیری پخته و سردوگرم چشیده برای حاکمی جوان و گران‌جان سروده باشد:

زمان ز مرگ بسی چون تو پند داد تو را	بروز مُردن امثال خویش عبرت گیر
خود آر چه پیر شود دولتش جوان باشد	اگر قبول نصیحت کند جوان از پیر

(س.ف، ۱۳۹۲: ۱۱۶-۱۱۵)

و نیز جای دیگر می‌گوید:

ای که در مملکت قیصر و خاقان شاهی	می‌گن اندیشه که کو قیصر و کو خاقانش
----------------------------------	-------------------------------------

(س.ف، ۱۳۹۲: ۱۱۲)

این ابیات هم مربوط به قصیده‌ای دیگر در همین حال و هوا بس تکان‌دهنده است:

ز حکم میر شهان کو شکست پشت شهان	متاب روی که این حکم بر سلاطین رفت
سریر دولت سلجوقیان به مر و نماند	شکوه و هیبت محمودیان ز غزنین رفت
گدای کوی که می‌خواست نان ز در بگذشت	امیر شهر که می‌خورد جام نوشین رفت

(س.ف، ۱۳۹۲: ۷۳)

پس از شاه، به خدمت وزیر می‌رسد:

ایا دستور هامان وش که نمرودی شدی سرکش	تو فرعونیی و چون قارون به مال است افتخار تو
به جاه خویش مفتونی و چون زین خاک بگذشتی	به هر جانب رود چون آب، مال مستعار تو
تو نخل بارور گشتی به مال و دست‌رس نبود	به خرماي تو مردم را ز بُخلِ همچو خار تو

(س.ف، ۱۳۹۲: ۴۲-۳۹)

ساز دم وزیر را بیش از هر چیز در مایه زراندوزی و ناخن‌خشکی کوک می‌کند. وزیر را از مردم نمی‌داند و سوار بر گرده مردم می‌خواند. زبردستان او را هم «سگ دندان‌فشار» و «خران بی‌فسار» لقب می‌دهد. «وی هیچ ابایی در استفاده از واژه «خران» و «گاوان» و «گران» برای این حکام ندارد» (کریمی و حسینی کازرونی، ۱۳۹۴: ۴۰). خطاب به خزانه‌دار

می‌گوید: «خلاق از تو بگریزند همچون موش از گربه». جالب توجه است که حساب تک تک این‌ها را – شاید از سر ناچاری و ناتوانی – به یوم‌الحساب حواله می‌دهد. «بعد از حملهٔ مغول و آن شکست عظیم مادی و معنوی ... اتکا به نیروهای مابعدالطبیعی و پندار بُریدن از دنیا و دنیوی و پیوستن به عقبی، روزبه‌روز در دل‌ها و روان‌ها افزایش یافت» (شمیسا، ۱۳۷۰: ۲۸۱)؛ بنابراین می‌توان گفت فلسفهٔ اخلاق سیف که مبنایش در دین و سنت است، بیم عُقبا را در گوش اینان فریاد می‌کند، نه صرفاً شرم دنیا را. به مستوفی‌ای که سروکارش با حساب و کتاب و دفتر مالیات است، حساب سختی را یادآور می‌شود که در پی برچیده شدن دفتر دنیا و پهن شدن بساط آخرت به انتظار اوست:

تو ای بیچاره! آن‌گاهی به سختی در حساب افتی کزین دفتر فرو شویند نقش چون نگار تو

(س.ف، ۱۳۹۲: ۴۲-۳۹)

ولی بر هیچ کس به قدر قاضی شرع، لفظ درشت بار نمی‌کند:

ایا قاضی حیلت گر، حرام آشام رشوت خور که بی دینی ست دین تو و بی شرعی شعار تو
دل بیچاره‌ای راضی نباشد از قضای تو زن همسایه‌ای آمن نبوده در جوار تو
چو باطل را دهی قوت ز بهر ضعف دین حق تو دجالی در این ایام و جهل تو حمار تو
تو را بینند در دوزخ، به دندان سگان داده زبان لغوگوی تو، دهان رشوه‌خوار تو

(س.ف، ۱۳۹۲: ۴۲-۳۹)

به راستی هجو سنگینی بر قاضی روا داشته که به دشنام‌گویی نزدیک می‌شود و خشم و نفرت در دل هر واژهٔ آن موج می‌زند. پس از قاضی، سراغ بازاری می‌رود:

ایا بازاری مسکین! نهاده در ترازو دین چو سنگت را سبک کردی، گران ز آنست بار تو

(س.ف، ۱۳۹۲: ۴۲-۳۹)

تصویرپردازی کم‌فروشی بازاری در مصرع دوم زیباست. دست آخر نوبت به درویش می‌رسد. سیف از صدر تا ذیل جامعه را آماج نقد می‌کند و سهمی هرچند کم تر به پای رعیت می‌نهد:

ایا درویش رعناوش! چو مطرب با سماعت خوش به نزد رهروان بازی ست، رقص خرس وار تو

(س.ف، ۱۳۹۲: ۴۲-۳۹)

این جا زبان سیف اندکی نرم‌تر می‌شود؛ گویی راه اصلاح را هم چنان باز می‌بیند. به نظر می‌رسد شاعر عارف مسلک خودش را هم کمابیش از این قماش می‌شناسد. پس ابیات واپسین این قصیده را صرف دعوت به طریق قناعت و رضا می‌کند و از رنگ و ریا پرهیز می‌دهد. جاهای دیگر هم در مذمت روی و ریای خرّقه‌پوشان داد سخن می‌دهد:

به خرّقه مرد بی معنی نگرده از جوانمردان نه همچون اسب گردد خر، گرش بر پشت زین باشد
من نپندارم که تأثیری کنند در حال تو خرّقه‌ای با تو گر از آثار مردان باز ماند^(۹)

(س.ف، ۱۳۹۲: ۱۶۸ و ۱۸۸)

گروه دیگری از اقشار جامعه که پیکان نوک تیز نقد سیف متوجه‌شان می‌شود عالمان متظاهر دین‌اند. برای مثال در این

بیت به طعنه می گوید:

دین فروشم به خلق و در قرآن خوانم: الدین کُلّه لّله!

(س.ف، ۱۳۹۲: ۳۸)

و نیز جای دیگر:

ای لقب گشته فلان الدین و الدنيا تو را ننگ دنیایی و از نام تو دارد عار دین

(س.ف، ۱۳۹۲: ۱۷۹)

نباید از نظر دور داشت که زمانه‌ای که محرک و مولد این قسم اعتراض اجتماعی بی پروا بوده، از وخیم‌ترین دوران تاریخ ایران است؛ از این روست که شاعر به شدت عصبی است و بر صغیر و کبیر رحم نمی‌کند. این تنها یک نمونه بود از قصاید انتقادی پُر شمار سیف که البته بیانی غرّاً دارد و سیف در تخلص به جا سروده:

چو تیز آهنگ شد قولت، نباشد سیف فرغانی غزل سازی در این پرده که باشد دستیار تو

(س.ف، ۱۳۹۲: ۴۲-۳۹)

و باز بیهوده مفاخره نکرده است که:

ز صفدارن سخن پیش ازین نپندارم که کس کشیده بود غیر تو ازین سان تیغ

(س.ف، ۱۳۹۲: ۱۵۹)

این بخش را با توضیح مختصری درباره چند قصیده‌ای به پایان می‌بریم که سیف به غازان خان، ایلخان نومسلمان، نوشته است. متأسفانه نزد برخی افراد این شائبه پیش آمده که سیف مداح غازان بوده است. این قصیده‌ها فی‌المثل محقق‌چی چون سعید نفیسی را هم به اشتباه انداخته که در تکمله کتاب تاریخ نظم و نثر... مختصر آن نوشته: «[سیف] مدایحی برای ایلخانان مغول به ایران می‌فرستاده و از آن جمله مداح غازان خان بوده» (نفیسی، ۱۳۴۴/۲: ۷۴۷)؛ حال آنکه این گونه برداشت‌ها و گزارش‌ها چندان درست نیست.

نخست باید در نظر داشت که «در دوران سلطنت این فرمانروا حکومت مغولان به اوج ترقی خود، چه از نظر سیاست داخلی و چه از نظر سیاست خارجی، رسید و با مرگ وی ستاره اقبال ایلخانان افول کرد» (اشپولر، ۱۳۵۱: ۱۱۰). دیگر این که «غازان با تشرّف به اسلام یعنی دین اکثریت رعایای خود و امر اکید به مقامات دولت برای تأمین آسایش رعایا و نه فقط مغولان، سعی کرد تضادی را که تا آن موقع قوم فاتح را از مردم مغلوب جدا می‌کرد، مرتفع سازد» (همان، ۳). بیشتر مورخان و محققان، هم‌سو با رشیدالدین فضل‌الله در تاریخ مبارک غازانی، وی را داناترین و تواناترین ایلخان مغول دانسته‌اند و صفحات زیادی از کتب تاریخ مغول اغلب به ذکر اصلاحات غازانی اختصاص یافته است؛ بنابراین امیدی که سیف و أمثال او بر این ایلخان بسته بوده‌اند بی‌وجه و بیراه نبوده است. البته دوره کوتاه سلطنت غازان دولت مستعجل بود.

سیف در مجموع سه قصیده دارد که در آن‌ها با غازان خان سخن گفته است. مفصل‌ترین شان یعنی قصیده شماره ۸۱ را در نظر می‌گیریم. این قصیده را می‌توان در سه بخش کلی تجزیه و تحلیل کرد: ۱. مدح ۲. شرح وضع ۳. وعظ. در نه بیت نخست این قصیده به واقع مدح غازان را گفته است:

ای صبا گر سوی تبریز افتدت روزی گذر سوی درگاه شاه عادل رسان از ما خبر

پادشاه وقت غازان را اگر بینی بگو
کای همه ایام تو میمون تر از روز ظفر
اصل چنگزخان نزاده چون تو فرعی پاک دین
مُلک سلطانان ندیده چون تو شاهی دادگر
(س.ف، ۱۳۹۲: ۱۵۴-۱۵۲)

ولی این مداحی آغازین که در نهایت فصاحت و بلاغت صورت گرفته دیری نمی‌پاید و در همان بیت دهم آهنگ کلام دگرگون می‌شود. دو بیت را به وعظ کلی می‌گذراند و از بیت دوازدهم به بعد شروع به شرح وضع می‌کند:

کندرین ایام ای خاقان کسری معدلت
عارفان بی جای و جامه، عالمان بی‌نان و آب
قحط از آن‌سان گشته مستولی که بهر قوت روز
خانتقه بی‌فرش و سقف و مدرسه بی‌بام و در
کشته خواهر را برادر، خورده مادر را پسر
ظلم حجّاج است اندر روم نی عدل عمر
(س.ف، ۱۳۹۲: ۱۵۴-۱۵۲)

پس از دوازده بیت شرح وضع، سراغ وعظ می‌رود:

با شما بودند چندین مُلک جویان همنشین
حرف گیرانی که خط ظلمشان بودی روان
بخت و دولت یافتی نیکی کن ای مُقبل که نیست
عدل کن امروز تا باشد مقرر تو بهشت
سیف فرغانی نصیحت کرد و حالی باز گفت
وز شما بودند چندین پادشاهان پیشتر
مُلکشان ناگاه چون اعراب شد زیر و زبر
مُلک دنیا بی‌زوال و کار دولت بی‌غیر
اندر آن روزی که گوید آدمی آئین المَقر
باد پند و شعر او در طبع پاکت کارگر
(س.ف، ۱۳۹۲: ۱۵۴-۱۵۲)

و در پایان تأکید می‌کند این قصیده‌ای را که ساخته با مدیحه خلط نکنند چون فقط به قصد پند بوده، نه به طمع صله شاهانه:

من نیم شاعر که مدح کس کنم، مر شاه را
خیر و شر کس نگفتم از هوای طبع و نفس
ما که اندر پایگاه فقر دستی یافتیم
از برای حق نعمت پند دادم این قدر
مدح و ذم کس نکردم از برای سیم و زر
گاو از ما به که گردون را فرود آریم سر
(س.ف، ۱۳۹۲: ۱۵۴-۱۵۲)

حال باید پرسید که این قصیده را کجا می‌توان قصیدهٔ مدحی به‌شمار آورد؟ آن دو قصیدهٔ دیگر هم به مراتب بیشتر انتقادی و ارشادی‌اند و حتی کمتر از این به مدح مصلحتی ملازم پند آغشته‌اند. برای مثال در قصیدهٔ ۷۶ می‌خوانیم:

قدوه و عمدۀ شاهان جهان غازان را
شیر چون گربه درین مُلک کند موش شکار
امن ازین خاک چنان رفته که گر یابد باز
خانه‌ها لائۀ روباه شد از ویرانی
نیست در روم از اسلام به جز نام و سُدست
از پریشانی این مُلک بده آگاهی:
بهر نان گربه کُند نزد سگان روباهی
خوف آنست که از آب بترسد ماهی
شهرها خانهٔ شطرنج شد از بی‌شاهی
قطب دین مضطرب و رکن شریعت واهی
(س.ف، ۱۳۹۲: ۱۴۸-۱۴۷)

همچنین در قصیدهٔ ۸۲ که باز گویا خطابش با غازان است، می‌گوید:

ظلم‌ها می‌رود بر اهل زمان
هیچ کس را نماند آسایش
زین عوانان که در زمان تواند
تا چنین ناکسان کسان تواند
دست ایشان ز مُلک کوه کن
ور چو انگشت تو از آن تواند
(س.ف، ۱۳۹۲: ۱۵۵-۱۵۴)

پس روشن است که در بطن این اشعار هم که ظاهر مدح دارند، نقد و پند نهفته و سیف از اصول خود عدول نکرده است.

۲-۵. سلوک اخلاقی و پرهیز از شعر مدحی

سیف فرغانی، برخلاف بسیاری از اخلاف و اسلاف خود، امیری و وزیری را به طمع صلح مدح و ثنا نگفت و قیمتی دُرّ لفظ دری را به پای خوکان نریخت. با تنگدستی و نابسامانی ساخت و وارسته و آزاده ماند. سر به آستان درباری نسایید و از برای قدرت و ثروت تن به سخن فروشی نداد. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های سیف فرغانی که سبب ساز دل بستگی هر آزاده گردن‌فرازی به او می‌تواند شد، همین پرهیز اوست از درافتادن به منجلاب شعر مدحی و افزون بر آن، پرهیزدادن دیگر شعرا از آلودن ذوق و زبان‌شان به ننگ مداحی برخاسته از طماعی. سیف یکی از قصاید را سراسر وقف بیان همین موضوع کرده است. سنت قصیده‌سرایان درباری خاطر بسیاری از آزادگان و رادمردان را در طول تاریخ، از ناصر خسرو تا به امروز، مکدر کرده است. سیف هم از سرسخت‌ترین منتقدان شعر فروشان است؛ تا آن‌جا که خود امر شعر و شاعری تا حدودی، ارج و اعتبارش را نزد وی از دست داده و به عار می‌ماند، نه کار. او که خود شاعر است و دانسته هم نیست که حرفه دیگری داشته باشد، سکوت پیشه کردن را بر شعر پیشه کردن برتری می‌دهد:

شعر نیکو که خموشی ست از آن نیکوتر
اگر دست دهد نیز مگو بسیاری
(س.ف، ۱۳۹۲: ۵۰-۴۹)

دولتشاه سمرقندی (۱۳۸۲: ۱۰) در مقدمه *تذکره الشعرا* می‌نویسد: «اما درین روزگار پایه قدر این فرقه [شاعران] شکست یافته و متنزل شده است به سبب آن که نااهلان و بی‌استحقاقان مدعی این شغل شده‌اند، هر جا گوش کنی زمزمه شاعری ست... و گفته‌اند که هر چیز که بسیار شود خوار شود». سیف چند جای دیگر هم به افت منزلت «متاع شعر» و مرتبت شاعر در زمانه خود اشاره می‌کند:

شعر در دولت این سیم‌پرستان گدا
شعر با همت عارف که چو چرخست بلند
کمتر از خاک بُود گر ز پی زر گویی
پست باشد اگر از عرش فروتر گویی
(س.ف، ۱۳۹۲: ۱۶۸)

اما این شعر که چنین خوار و خفیف شده که از خاموشی گزیدن هم پست تر است، پست‌ترین نوعش در نظر سیف این است:

از ثنای امرانیک نگه دار زبان
مدح این قوم دل روشن تو تیره کند
گر چه رنگین سخنی، نقش مکن دیواری
همچو رو را کلف و آینه را زنگاری
شاعر از خرمن این قوم به گاهی نرسد
گر ازین نقد به یک جو بدهد خرواری
(س.ف، ۱۳۹۲: ۵۰-۴۹)

سیف هشدار می‌دهد که وقتی شاعر ذوق و قریحه خدادادش را خرج «ثنای امرا» و چرب‌زبانی‌هایی از این قسم کند،

کفاره‌ای بر او می‌بندند که همان از کفر رفتن نعمت نخستین و زنگار نشستن بر آینهٔ ذوق است؛ پس پند می‌دهد:

عزت از فقر طلب کز اثر او پاکست شعرت از حشو ثناهای سلاطین کبار
مدح مخلوق مکن تا سخت راست شود کآب از مهرهی سنگ رُود ناهموار
(س.ف، ۱۳۹۲: ۸۰)

تیره‌بختی بیشتر آن جاست که ممدوحان شعرا هم اغلب «مرده‌دل» بوده‌اند و بویی از هنر نبرده‌اند، این است که دست‌وبال‌زدن شاعر در هوای لفاظی بیهوده جلوه می‌کند. باز اگر بر فرض برخی شاهان سامانی و آل‌بویه و غیره لیاقت مدح، ذوق در ککِ آن و سخاوت داشته‌اند، مدح ایلخانان مغول در قاموس سیف نمی‌گنجد:

هر که رازین امرا مدح کنی ظلم بُود خاصه امروز که از عدل نماند آثاری
(س.ف، ۱۳۹۲: ۴۹-۵۰)

قید «خاصه امروز» در مصرع فوق مهم است. عصر سیف با دورهٔ شاعرانی از قبیل فرخی و عنصری و انوری و مدیحه‌سرایان امثالهم متفاوت است. خود سیف این عمل شاعران درباری پیش از خویش را ناشی از تنگ‌دستی یا راحت‌طلبی می‌داند و می‌گوید:

اگر به مدحت این مردم نه مرد و نه زن ز کان طبع فشانند شاعران گوهر،
ز تنگ‌دستی یا از فراخ‌گامی بود که ریختند در آقدام ناکسان گوهر
(س.ف، ۱۳۹۲: ۱۴۷)

ولی نظم سست و خنک کسانی که کرسی مدح زیر پای شماری از رسواترین حاکمان تاریخ این سرزمین نهاده‌اند و لغوسرایی کرده‌اند، از نظر سیف قابل چشم‌پوشی نیست:

اسدالمعرکه خوانی تو کسی را که بُود روبه‌حیله‌گری یا سگ مردم‌خواری
گله مدح تو بر فرق چنین تاجوران راست چون بر سر انگشت بُود دستاری
(س.ف، ۱۳۹۲: ۴۹-۵۰)

سیف در نهایت برای شعرائی که آتش طبع‌شان گل کرده پیشنهادی هم دارد که در این زمانهٔ عسرت، قصیدهٔ مدحی را کنار بگذارند و به غزل گفتن روی بیاورند.

و گرت دست قریحت در انشا کوبد مدح این طایفه بگذار و غزل گو باری
(س.ف، ۱۳۹۲: ۴۹-۵۰)

این نسخه‌ای است که خود به آن عمل می‌کند، ولی درضمن یکی از سنت‌شکنی‌ها و نوآوری‌های سیف همین است که قالب قصیده را که مضمونش در ادبیات فارسی تحجّر مدح و ستایش امرا و وزرا بوده، به ابزاری ضد هدف اولیه‌اش بدل می‌کند و به خدمت نقد مترقی درمی‌آورد.

۳. نتیجه‌گیری

علاوه بر ذکر ابعاد نقد سیاسی-اجتماعی در قصاید سیف فرغانی، به زمینه‌های درونی و بیرونی شکل‌گیری آن و نیز پاره‌ای باورهای شاعر، تعلق وی به فتیان و گرایش به گفتمان تشیع، اشاره شد. گرچه ممکن است برخی باورهای شخصی سیف، از جمله ضدیت او با عقل و فلسفه یا بی‌اعتنایی به سابقهٔ تاریخی ایران و دین میهنی آن، با معیارها و

تعریف‌های رایج امروزی از منتقد و مصلح اجتماعی نخواند، ولی همین میزان از درک سیاسی و کنش اجتماعی نزد او گوهری نادر و غنیمتی گران‌بهاست که در زمینه یکنواخت ادبیات سنتی فارسی متمایز و چشمگیر جلوه می‌کند. سیف یکی از نوادر و یک مثال درخشان است برای حکم کلی برخی از پژوهندگان ادبی که شعر فارسی را از این لحاظ گاهی مرتجع و محافظه‌کار می‌پندارند. او نشان داده که حتی قصیده به‌عنوان یک فرم کهن و سنتی می‌تواند به کاری شریف‌تر از مداحی و صله‌اندوزی و خلعت‌یابی بیاید.

به نظر می‌رسد مهجوری فعلی، سزای سیف فرغانی نباشد. در خصوص دلایل گمنامی سیف می‌توان سلسله‌ای از عوامل مختلف را برشمرد:

۱. دوری محل زندگی و مرگ او نسبت به مرزهای جغرافیایی امروزی ایران؛
۲. گوشه‌گیری و عزلت‌نشینی او و به تبع آن، بی‌خبری معاصرانش از وی؛
۳. عدم اشتغال در دستگاه‌های دیوانی حاکمان وقت؛
۴. زبان تندوتیزش در بیان حقایق تلخ مخاطبان را از گرداگردش می‌پراکنده است؛
۵. سبک بیان او که قدری مزه‌ناب خراسانی و لهجه سمرقندی دارد و اختصاصات لفظی نظیر اسکان، تشدید، تخفیف و اشباع (وزیرنیا، ۱۳۶۹: ۴۸)، به لحاظ زمانی با طرز رایج دوره عراقی متفاوت است و سبب دشوارفهمی بعضی اشعارش می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

- (۱) با توجه به ارجاع مکرر به دیوان اشعار سیف فرغانی، در ارجاعات مقاله به آخرین نسخه چاپی اثر از حروف اختصاری «س.ف» استفاده شده است.
- (۲) نقش استاد فقید دکتر ذبیح‌الله صفا در احیای نام و آثار و اعتبار سیف و شناساندن او به جامعه ادبی بی‌اغراق حیاتی بوده است. ارزش کار ایشان آن‌جا معلوم می‌شود که بدانیم در تذکره‌ها و تراجم و تواریخ ادبیات، نام و نشانی از سیف به میان نیامده است (س.ف، ۱۳۹۲: هفت). همان‌گونه که ایشان گفته‌اند چاره‌ای نیست جز آن که «این شاعر آزاده وارسته را از خلال گفتارهایش بشناسیم» (همان).
- (۳) در صدر یکی از قصایدش قید شده: قال علی لسان الولی المِشَار آلیه و القُطْب المِدار علیهِ (همان، ۱۵۲). قصیده شماره ۲۶ را هم در ستایش درویشان سروده است.
- (۴) برای مثال در قصیده ۶۲ به مطلع «نقاب از رخ خوب آن خوش پسر/ برانداز و در صورت جان نگر»؛ یا ابیات مختلف قصیده ۸۴ که ذکر و حمد خصوصیات معشوق مرد در آن می‌رود؛ یا بیت «دختر نعش گواهی نتواند دادن/ که چنو زاده بود مادر ایام پسر» (همان، ۱۱۸).
- (۵) «ز بی دینی تو چون گبری و ز ند تو سجد تو!» (همان، ۴۲).
- (۶) بیت دیگری که نشان‌دهنده مذهب سیف باشد، این است: «صدق ابوبکر را علم کن و با خود تیغ علی وار زن جهان چو عمر گیر» (همان، ۱۶۵).
- (۷) برای نمونه‌هایی از این دست نک. دیوان، صص. ۴۶ و ۵۶ (ذکر امام حسین) و نیز صص. ۷۶، ۱۵۹ و ۱۶۱ (ذکر امام علی): «صفا و کرم دوستی علیست/ که در آل مروان نخواهیم یافت».
- (۸) همچنین برای نمونه کاملی از شکایت سیف از اوضاع زمانه نک. دیوان، صص. ۱۱۳-۱۱۵ (قصیده ۵۴).
- (۹) کل قصیده شماره ۱۱۷ در مذمت ریا سروده شده است.

منابع

- اشپولر، برتولد (۱۳۵۱)، *تاریخ مغول در ایران*، ترجمه محمود میرآفتاب، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

- اقبال، عباس (۱۳۸۴)، تاریخ مغول از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری، تهران، امیرکبیر.
- پارساپور، زهرا (۱۳۸۹)، «سیف، شاعری صوفی و نقادی بی پروا»، نشریه تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)، ۲ (۴)، ۶۷-۸۶.
- ترابی، محمد (۱۳۶۵)، «به دنبال شعر بی دروغ در دیوان سیف فرغانی»، چیستا، ۲۸، ۶۲۰-۶۱۲.
- جهانشاهی افشار، علی؛ روستا، جمشید (۱۳۹۲)، «هجوم مغول به ایران و مؤلفه‌های پایداری در اشعار سیف فرغانی»، نشریه ادبیات پایداری، ۵ (۹)، ۹۳-۱۱۷.
- دری، زهرا و هادی، زینب (۱۳۸۹)، «ابعاد مختلف نقد اجتماعی در دیوان سیف‌الدین محمد فرغانی»، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، ۲ (۵)، ۱۱۹-۱۴۶.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۵)، از گذشته ادبی ایران، چاپ سوم، تهران، سخن.
- سرامی، قدمعلی و دیار رفاعی (۱۳۹۱)، «سیف فرغانی و انتقادهای اجتماعی»، فصلنامه عرفانیات در ادب فارسی، ۳ (۱۲)، ۱۱-۲۸.
- سلمانزاده، سیدمحمدعلی و دیگران (۱۳۹۶)، «بررسی و تحلیل تشبیهات درباری در قصاید سیف فرغانی»، فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، ۱۰ (۴)، ۱۸۵-۲۰۶.
- سمرقندی، دولتشاه (۱۳۸۲)، تذکره الشعرا، به اهتمام و تصحیح ادوارد براون، تهران، اساطیر.
- سیف فرغانی، محمد (۱۳۹۲)، دیوان سیف فرغانی، با تصحیح و مقدمه ذبیح‌الله صفا، چاپ دوم، تهران، فردوس.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۰)، با چراغ و آینه، تهران، سخن.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۰)، سیر غزل در شعر فارسی، تهران، فردوس.
- شهبازی، مازیار (۱۳۹۸)، «اوضاع اجتماعی در قصاید سیف‌الدین فرغانی»، رشد آموزش زبان و ادب فارسی، ۳۲ (۳): ۲۲-۲۶.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۳۱)، مختصری در تاریخ تحول نظم و نثر پارسی، تهران، چاپخانه دانشگاه.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۹)، تاریخ ادبیات ایران، چاپ هفتم، تهران، فردوس.
- عنصرالمعالی، کیکاوس بن اسکندر (۱۳۸۸)، گزیده قابوس‌نامه، انتخاب و شرح نرگس روان‌پور، چاپ هشتم، تهران، قطره.
- فروزنده، مسعود؛ زهرا فدایی دهچشمه و ستار صادقی دهچشمه (۱۳۹۹)، «بررسی اعتماد اجتماعی در دیوان سیف فرغانی از منظر جامعه‌شناختی»، فنون ادبی، ۱۲ (۴)، ۱۱۱-۱۳۲.
- کرمی، مهناز و سیداحمد حسینی کازرونی (۱۳۹۴)، «پیشینه عصیان سیاسی و نقد قدرت در اشعار سیف فرغانی و عید زاکانی» فصلنامه علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)، ۶ (۲۲)، ۳۳-۵۳.
- کوپال، عطاءالله (۱۳۷۲)، «سیف فرغانی، شاعری پرشور»، شعر، ۸، ۴۹-۴۶.
- متحد، شیوا (۱۳۹۵)، «نقد زیبایی‌شناسی غزل‌های سیف فرغانی»، فصلنامه هنر زبان، ۱ (۱)، ۳۷-۵۸.
- مشهدی، محمدمیر؛ عبدالله واثق عباسی و فاطمه ثواب (۱۳۹۲)، «نقد و بررسی تشبیه در قصاید سیف فرغانی»، فنون ادبی، ۵ (۲)، ۱۲۳-۱۴۸.
- مشهدی، محمدمیر؛ عبدالله واثق عباسی و محمدرضا مشهدی (۱۳۹۰)، «بررسی و مقایسه موسیقی بیرونی غزل‌های سیف فرغانی و سعدی»، مطالعات زبانی و بلاغی، ۲ (۳)، ۱۳۷-۱۵۸.
- نفیسی، سعید (۱۳۴۳)، سرچشمه تصوف در ایران، تهران، کتاب‌فروشی فروغی.
- نفیسی، سعید (۱۳۴۴)، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، تهران، کتاب‌فروشی فروغی.

- وزیرنیا، سیما (۱۳۶۹)، «شاعر غریب (بررسی احوال و آثار سیف فرغانی)». *ادبستان فرهنگ و هنر*، ۵، ۴۸-۴۶.

References

- Dorry, Z. Hadi, Z. (2010), "Different Aspects of Social Criticism in Seyfodin Mohammad Farghani's Divan", *Research Journal of Didactic Literature*, 2(5), 119-146.
- Eqbal, A. (2005), *Mongol History from Genghis's Attack to the Formation of the Timurid Reign*, Tehran, Amir Kabir.
- Forouzandeh, M. Fadaei, Z. Sadeghi, S. (2020), "Investigating Social Trust in Seif Ferghani's Divan from a Sociological Perspective", *Literary Arts*, 12(4), 111-132.
- Jahanshahi Afshar, A. Rusta, J. (2013), "Mongol Invasions of Iran and Resistance Elements in the Poetry of Saif Farghani", *Journal of Resistance Literature*, 5(9), 93-117.
- Kerami, M. Hosseini Kazerouni, S.A. (2015), "The History of Political Rebellion and Criticism of Power in the Poems of Saif Farghani and Ubayd Zakani", *Dehkhoda*, 6(22), 33-53.
- Kupal, A. (1993), "Saif Farghani, a Passionate Poet", *Poetry*, 8, 46-49.
- Mashhadi, M.A. Vasegh Abbasi, A. Mashhadi, M.R. (2019), "Comparison and Review Prosody of Seif", *Linguistic and Rhetorical Studies*, 2(3), 137-158.
- Mashhadi, M.A. Vasegh Abbasi, A. Savab, F. (2013), "Review Simile in Seife Farghani's Odes", *Literary Arts*, 5(2), 123-148.
- Mottahed, Sh. (2016) "Aesthetics Review of Seyfe Farghani's Lyrics". *Language Art*, 1(1): 37-58.
- Nafisi, S. (1964), *The Origin of Sufism in Iran*, Tehran, Foroughi.
- Nafisi, S. (1965), *History of Poetry and Prose in Iran and in the Persian Language*, Tehran, Foroughi.
- Onsor-al-Ma'ali, K. (2009), *Selection of Qabus-nameh*, N. Ravanpour (ed.), 8th ed. Tehran, Qatreh.
- Parsapour, Z. (2010), "Saif, a Sufi Poet and a Confident Critic", *Dehkhoda*, 2(4), 67-86.
- Safa, Z. (1952), *A Brief History of the Evolution of Persian Poetry and Prose*, Tehran, University Press.
- Safa, Z. (1990), *History of Persian Literature*, 7th ed. Tehran, Ferdows.
- Saif Farghani, M. (2013), *Saif Farghani's Diwan*, Z. Safa (ed.), 2nd ed. Tehran, Ferdows.
- Salmanzadeh, S.M.A. et al. (2017), "Review and Analysis of Courtly Similes in Saif Farghani's Qasidas", *Bahar-e Adab*, 10(4), 185-206.
- Samarqandi, D. (2003), *Tadhkirah al-Shuara*, E.G. Brown (ed.), Tehran, Asatir.
- Sarrami, G. Refaei, D. (2012), "Saif Farghany and Social Criticism", *Erfaniyat in Persian Literature*, 3(12), 11-28.
- Shafiei Kadkani, M.R. (2011), *With Lamp and Mirror*, Tehran, Sokhan.
- Shahbazi, M. (2019), "Social Conditions in Saifuddin Farghani's Qasidas", *Roshd- Persian Language and Literature Education*, 32(3): 22-26.
- Shamisa, S. (1991), *The Development of Ghazal in Persian Poetry*, Tehran, Ferdows.
- Spuler, B. (1972), *History of the Mongols in Iran*, M. Mir Aftab (trans.), Tehran, Bongah-e Tarjomeh va Nashr-e Ketab.
- Torabi, M. (1986), "Looking for 'untrue poetry' in Saif Farghani's Diwan", *Chista*, 28, 612-620.
- Vazirnia, S. (1990), "The Estranged Poet (Review of Saif Farghani's Life and Works)". *Adabestan*, 5, 46-48.
- Zarrinkoob, A. (2006), *From the Literary Past of Iran*, 3rd ed. Tehran, Sokhan.

